

جامعه مدنی؛ هم راهبرد، هم روش

مباحث جامعه مدنی در حال حاضر با استقبال زیادی از طرف روشنفکران و تحصیلکردگان مواجه شده، اما از آنجا که مباحث مطروحه بیشتر دارای جنبه فلسفی و جامعه شناختی و کلی گراست، نتوانسته راهکارها و رهیافت های لازم را در اختیار جامعه قرار داده، و بخصوص روشنفکران و تحصیلکردگان را با فرهنگ جامعه مدنی و قواعد بازی آن آشنا نماید. در حقیقت جامعه ما وارد اولین تجربیات واقعی و احتمالاً پایدار در این زمینه شده و هنوز متصف به اخلاق و سیر و سلوک مدنی نیست. این مهم نیازمند تلاش های نظری تفصیلی و به ویژه مجاهدت های کاربردی بیشتری است.

از آنجا که جامعه ما مراحل تکوینی جامعه مدنی را از سر می گذرانند و اولین قدم های آن را تجربه می کند، هر گونه تلاش نظری و عملی در این زمینه قابل قدردانی و ارج گذاری است. نباید انتظار داشت هیچ نارسایی وجود نداشته باشد و هیچ ناروایی اعمال نگردد. آنچه اهمیت دارد باز شدن حلقه های معیوب یکی پس از دیگری است. فعالان و علاقمندان به جامعه آزاد باید در دوران سازندگی و گذار از جامعه ای با ساختارهای سنتی به جامعه مدنی از خود شایستگی، گذشت و فداکاری مضاعفی نشان دهند. آن ها باید عقب افتادگی ها، نارسایی ها، ناهنجاری ها و حتی برخی رفتارهای غیر اصولی را با بردباری تحمل کنند. باید دانست تحقق جامعه مدنی نه امری آسان و پیشکششی، بلکه امری انرژی بر، طولانی و نیازمند مبارزات اجتماعی درازمدت، روزمره و پیگیر و مستلزم راضی شدن به پیشرفت های کند و تدریجی است.

سازوکارهای جامعه مدنی

فلسفه اخلاق جامعه مدنی عبارت است از هدایت انگیزه‌های فردی به سوی جامعه پذیری و ایجاد سازوکارهای خودجوش جمعی به منظور تحکیم مبانی حیات اجتماعی که کثرت و تنوع جزء جبری و غیر انتخابی (بدیهی اولیه) آن است، مبانی حیات اجتماعی در جامعه‌ای با تنوع و کثرت پذیر عبارت است از:

۱- حل اختلافات طبقاتی، فکری، مرامی، صنفی و ... به صورت مسالمت آمیز.

۲- امنیت برای همه.

۳- پذیرش «دیگری» در چهارچوب قوانین موضوعه و میثاق‌های اجتماعی.

۴- پذیرش وحدت در عین کثرت و تنوع برای تعالی ملی و رشد و شکوفایی جامعه.

۵- پاک‌سازی و پالایش درون‌زا و مستمر اخلاقی و اجتماعی.

سازوکارهای خودجوش جامعه مدنی ابزارهای پر قدرتی برای تأمین و تقویت این مبانی در اختیار

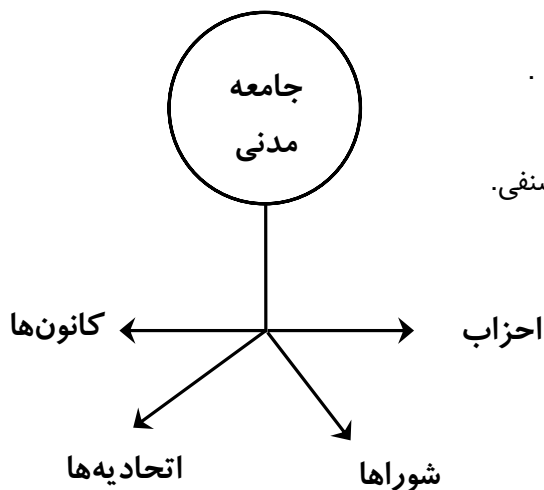
رهبران جامعه می‌گذارد. این سازوکارها بر چهار پایه ساختاری استوار است.

۱- احزاب و تشکلهای سیاسی.

۲- کانون‌ها و مجامع فرهنگی، ادبی، هنری، علمی، دینی و ...

۳- اتحادیه‌ها، سندیکاها، انجمن‌ها و تشکلهای حرفه‌ای و صنفی.

۴- شوراها و نهادهای اجتماعی (شورای شهر، روستا و ...).



نهادهای مذکور نه تنها مزاحم دولت و فادار به اهداف دموکراتیک و میثاق ها و قراردادهای اجتماعی و قوانین اساسی، نیستند، بلکه برخلاف، مکمل نهاد دولت در امر اقتدار و شکوفایی ملی و متعادل کننده تمرکز قدرت، و در شرایط بحرانی، مدافع صیانت ملی و خنثی کننده قدرتمداری اند.

نظامات تخصصی عمده ترین نهادهای غیر ایدئولوژیک هستند، که چنانچه دولت ها حضور مردم و بخصوص این جوامع و گرایش های آنان را به رسمیت شناخته، ظرفیت کثرت پذیری خود را از دست نداده، و در سطح بالای جذب و هضم تخصص ها باشند به بهترین همیاران و همکاران پایدار دولت ها تبدیل می شوند.

تشکل های پایه ای در نظامات تخصصی

تشکیل تشکل های کوچکتر (پایه ای) در نظامات حرفه ای تخصصی رسمی نظیر نظام مهندسی ساختمان، نظام پزشکی و ... جوامع فارغ التحصیلی، انجمن های صنفی، کانون های فرهنگی، جوامع فرعی حرفه ای، ضامن ارتباط متقابل پایدار، مطمئن، و پر تحرک، با رأس جامعه و نظارت بر رأس، و مانع از بهره جویی های فردی و شخصی از موقعیت ها است. این ارتباط باعث افزایش اطلاعات و شناخت کلیه اعضاء و دور افتاده ترین آن ها از رأس هرم اقتدار، و به هنگام شدن و نو شدن مستمر منابع شناخت و کسب آخرین اطلاعات از وضعیت ها و عملکرد اعضاء رده بالا و هیأت های مدیره و شوراهای مدیریتی، و باعث پویایی نظامات می شود. این پوشش دائمی باعث می شود تا همواره شایسته ترین، مفید ترین و کارآمدترین افراد به تدریج و به طور مسالمت آمیز در رده های بالاتری از خدمت به جامعه حرفه ای قرار گیرند. به عبارت دیگر این فراگرد ارتباطی ظرفیت شناسایی، گزینش، انتخاب و جابه جایی را بالا می برد و تحرک و پالایش دائمی جامعه حرفه ای چه در رأس و چه در بدنه را افزایش می دهد. کم

تجربه‌ترها را وارد عرصه کارزار بر فایده اجتماعی می‌کند، به آنان امید پی شرف و ارتقاء می‌دهد، به مسن‌ترها و پیشکسوتان یادآوری می‌نماید که ادامه اقتدار آن‌ها وابسته به آگاهی و رشد و شکوفایی جوانترهاست.

تشکل‌های قوی پایه‌ای علاوه بر ایجاد بسترهای مناسب رشد و شکوفایی علمی و فنی حیرت‌انگیز باعث می‌شود تا همه اعضاء احساس کنند که پیشرفت حرفه‌ای و پیمودن مدارج ترقی و احراز صلاحیت‌ها و کسب مقام و جایگاه عالی نه از راه‌های نامطلوب نظیر، پارتی بازی، رفیق بازی، برقراری روابط شخصی نادرست، بده بستن‌های سودجویانه، تطمیع، تملق‌گویی و چاپلوسی، بلکه صرفاً از راه رشد و شکوفایی شخصیتی، ارتقا علمی و برخورداری از روحیه مشارکت و جامعه‌پذیری و اخلاق برتر و رفتارهای سازنده‌تر میسر می‌شود. به این ترتیب ریشه‌های تغذیه‌کننده و سرچشمه رشد و توسعه نظامات تخصصی و حرفه‌ای، فقط تشکل‌های پایه‌ای و برقراری ارتباط سازنده و متقابل این دو با یکدیگر است. چنانچه ده‌ها تشکل عالی تخصصی حرفه‌ای با هزاران تشکل پایه‌ای در کشور به وجود آید - چنانکه در کشورهای پیشرفته تعداد این تشکل‌ها به صدها هزار می‌رسد - آن وقت می‌توان نسبت به آسیب‌ناپذیری و استحکام این نظامات امیدوار شد، و احساس کرد که بخش تخصصی - حرفه‌ای جامعه مدنی به تدریج شکل گرفته و قوام یافته، و نقش سازنده خود را در استحکام و شکوفایی مجموعه جامعه مدنی به عهده گیرد. مکانیسم‌های خود به خودی تشکل‌های پایه‌ای نه تنها یک نظام مؤثر و کارآمد طبیعی انتخاب ا صلح را در جامعه به جریان می‌اندازد، و نظام دولتی می‌تواند با تکیه بر سلسله مراتب تشکل‌های جامعه مدنی از پایگاه‌های اطلاعاتی و مردمی مطمئن‌تری در سطوح مختلف و رشته‌های متنوع تخصصی - که مویرگ‌های شبکه گسترده آن در اعماق جامعه ریشه دوانیده - برخوردار شود، علاوه بر آن، افرادی که در آزمون‌های متعدد - با انتخاب آگاهانه و شناخت اعضاء

بدنه حِرَف، صنوف، طبقات و قشرهای اجتماعی، از خلاقیت‌ها و استعدادهای ذاتی آن‌ها- و با احراز شایستگی و کارآیی در مدارج مختلف از پایه هرم ساختاری به رأس آن بالا آمده‌اند، در طی این مسیر تربیت و رشد بیشتری پیدا کرده و موفق به رفع کمبودهای خود نیز می‌شوند. در حقیقت تشکل‌های پایه‌ای جامعه مدنی علاوه بر خدمات فرهنگی- علمی حرفه‌ای که در اختیار اعضاء قرار می‌دهند، از لحاظ سیاسی دارای امتیازات سه‌گانه‌ای به شرح زیر است:

۱- افزایش شناخت و آگاهی افراد از یکدیگر.

۲- تربیت و رشد اعضاء.

۳- افزایش توان انتخاب اصلح.

از طریق این امتیازات سه‌گانه جامعه مدنی، نظام سیاسی بهتر قوام و ثبات پیدا می‌کند. کمک جامعه مدنی به نظام سیاسی از طریق این فرایند تجربی سه‌گانه اعمال می‌شود. تشکل‌های پایه‌ای، واسطه‌ای مناسب میان برگزیدگان و توده مردم هستند. برای دولت‌ها بسیار اطمینان بخش‌تر و مفیدتر است که برگزیدگان از این طریق وارد عرصه انتخابات نهادهای سیاسی مهم نظیر مجالس مقننه، شوراهای شهر و ... و پذیرش مسئولیت‌های دولتی شوند. زیرا فقط از طریق این تشکل‌ها است که رابطه دلیل خواهی و بازخواستی دو ستانه (غیر حذفی و غیر تنش‌زا) مستمری میان انتخاب کنندگان و انتخاب شونده‌ها برقرار می‌شود. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که چه ارتباط حیاتی متقابلی میان تشکل‌های پایه‌ای و رأس هر بخش از یک طرف، و از طرف دیگر میان پایه‌های چهارگانه ساختار اساسی پیش گفته (احزاب سیاسی، کانون‌های فرهنگی، شوراها و اتحادیه‌ها) و همچنین نهاد دولت وجود دارد.

پالایشگری اخلاقی و همگرایی در جامعه مدنی

هنگامی که جامعه مدنی و اجزاء ساختاری آن در جامعه مفقود است، جامعه به طور قطع دچار بحران‌های انقلابی و شورشگرانه خواهد شد. تجربیات نظام‌های سنتی و همچنین نظام‌های مستبد این امر را به اثبات رسانیده است. اجزاء ساختاری جامعه مدنی (انواع تشکل‌ها) اجازه می‌دهد تا همه چیز و همه تمایلات، همه ایدئولوژی‌ها، همه ادعاهای فردی و تقاضاهای جمعی در یک فراگرد رقابت مسالمت آمیز و رویارویی‌های آشتی‌جویانه و غیر خصمانه (غیر نظامی با ماهیت‌های فکری، فرهنگی و تخصصی) قابلیت‌ها و توانایی‌های خود را در محک آزمایش قرار دهند. شخصیت‌ها و نیروهای اجتماعی، در فقدان ساختارهای مشارکتی-رقابتی سازنده جامعه مدنی به خاطر نبود میدان آزمایش اندیشه و عمل، نبود فضای سالم برخورد اندیشه‌ها، نبود امکان مقایسه توانایی‌های خود با دیگران، در لاک خودبینی و خودمحوری فرو می‌روند. هر یک به نوبه خود گمان می‌کند دارای بهترین اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌ها، کارآمدترین مدیریت‌ها، عالی‌ترین هوش‌ها و استعدادها و شخصیت‌ها می‌باشند. به ویژه هر کس با انتساب خود به یک گروه، حزب و جمعیت و سازمان، و با تمسک به افتخارات و شایستگی‌های شخصیت‌های ممتاز و درجه اول گروه یا سازمان خود، یا بالیدن به سوابق مبارزاتی آن‌ها، خود را همسان و هم‌تراز آن‌ها تصور کرده، - بدون برخورداری واقعی از آن امتیازات و صلاحیت‌ها- در وجود «قهرمانان خود» از خویشتن خویش بیگانه می‌شود. در این فرایند همانندسازی ذهنی، هر فرد از خود تصویری ذهنی و بسیار دور از واقعیت پیدا می‌کند و تا این رابطه ساختگی از بین نرفته هرگز قادر به شناخت واقعی خویشتن و پیدا کردن تصور منصفانه‌ای از خود نخواهد شد. ادامه این وضعیت به جز ایجاد غرور کاذب و جاه‌طلبی‌های مخرب، باعث می‌شود تا هر کس، هر گروه و هر جریان، خود را نماینده انحصاری حق و حقیقت و روشنایی و رستگاری، و گروه، جریان یا فرد «دیگر»

(غیر من، غیر ما)، (بیگانه یا غیر خودی) را نماد سیاهی و باطل تلقی کند. هر کس و هر گروه روز به روز - در حالی که شعارهای جانانه و پر آب و تاب می‌دهد- در باطلاق غرور و خودخواهی فرو رود، و گمان می‌کند همواره مورد ظلم و اجحاف و خیانت دیگران (اعم از افراد یا جریانات) واقع شده است. از اینجا حلقه معیوب (دور بسته) روحیات انحصار طلبی، قدرتمداری و دیگر آزاری شکل می‌گیرد. در چنین فضایی هیچ کس حاضر به شنیدن حرف دیگری و دیدن دیگری نیست. چه رسد پذیرش دیگری. حوزه شخصیت «دیگری» همواره منافای با حوزه «خودی» تلقی شده و حوزه «خودی» همواره به سمت محدودیت هر چه بیشتر و تبدیل ما به من میل می‌کند. مرز عبور ناپذیری میان حوزه «خودی» (محرم) و «دیگری» (نامحرم) به لحاظ اجتماعی برقرار می‌شود. هرگونه گفتگو، تعامل و مرز مشترک از میان می‌رود. اجزاء ساختاری جامعه مدنی در جریان تجربه و عمل، همگان را وا می‌دارد تا نگاه به خود و به دیگری را به سمت انصاف بیشتر ارتقا دهند، لیاقت‌ها و شایستگی‌های دیگران را بپذیرند، از غرور و جاه‌طلبی‌های مخرب دست بردارند، و به هر آنچه در مسابقه و رقابت سازنده بدست می‌آورند، رضایت داده، همان را به عنوان پاداش فعلی خود بپذیرند و برای مراحل بعدی شایستگی‌های بیشتری کسب کنند. به این ترتیب نیاز مشروع و غریزی به ارتقا، ابراز وجود، و احراز نقش و کسب موقعیت‌های بهتر، از راه بازی‌ها و مسابقات، و در نهایت مبارزات سالم اجتماعی، جای ستیزه‌گری و دشمن‌خویی‌های بی‌اساس را خواهد گرفت. سود تفاهمات بی‌پایه نسبت به «دیگری» و حسن تفاهم غیر واقعی نسبت به «خودی» جای خود را به ارزیابی صحیح‌تری از «خودی» و «دیگری» داده، و خروج از حصارهای ذهنی و اصلاح خطاهای آن را میسر می‌سازد. زندگی فردی و حیات جمعی از راهروی تنگ انحصاری و یک طرفه ذهنی، خود مقدس‌پنداری، و حقانیت طلبی وارد دشت‌ها و مزارع گسترده طبیعی می‌شود که هر کس در آن قادر است جایگاه و شأن واقعی خود را در رابطه با

محیط اطراف و پیرامون خود به درستی بشناسد، به خطاها و ضعف‌های خود پی ببرد، باور کند که بدون موجودیت جمعی و همگانی موجودیت فردی یا گروهی بالنده‌ای وجود نخواهد داشت، و ایمان بیاورد که وجود فردی هر کس و موجودیت گروهی هر گروه، در گرو موجودیت افراد و گروه‌های دیگر است.

به این ترتیب مبنای اخلاقی و روحی جامعه مدنی ایجاد همگرایی و طرد واگرایی است، و ساختارهای آن، سازوکارهای مشوق همگرایی و محو‌کننده واگرایی را به جریان می‌اندازند. سازوکارهایی که پالایشگر اخلاقیات غیر اجتماعی است که مدت‌های طولانی جامعه ما از آن رنج برده است.

سازوکارهای جامعه مدنی به علت اعمال نوعی نظارت پنهان، پالایشگر طبیعی و غیر خصمانه مسئولان دولتی از دچار شدن به فساد قدرت، فساد مالی، و فساد اخلاقی است.

پیشینه تجربه جامعه مدنی در ایران

بیش از ده سال نیست که مصلحان جامعه ایرانی از واژه جامعه مدنی برای بیان آراء و نظریات خود استفاده می‌کنند. با این حال این امر به معنای آن نیست که فکر تشکیل جامعه مدنی و طرح مضامین و اهداف آن رویداد تازه‌ای است. از هنگام انقلاب مشروطه تاکنون محتوای جامعه مدنی در شعارها و ادبیات سیاسی ایران به اشکال گوناگون مطرح بوده است. اصولاً نفس مشروطه خواهی را می‌توان اولین قدم در راه طولانی تحقق جامعه مدنی در ایران دانست که با انقلاب اسلامی وارد مدار عالی‌تر جمهوری خواهی شده است. در عین حال آنچه تازگی دارد این است که با پیدایش این واژه مضامین آن به تدریج به صورت یک نظریه منسجم در حال شکل‌گیری است. اکنون روشنفکران جامعه متوجه شده‌اند که جامعه مدنی بدون رسوخ فرهنگ آن در ریزترین سلول‌های اجتماعی (خانواده) و از

پایین ترین (دبستان) تا عالی ترین سطوح قابل تحقیق نیست. بنابراین مبارزه برای تحقق جامعه مدنی قبل از آنکه امری سیاسی باشد، امری فرهنگی و اجتماعی با تمامی ابعاد اعتقادی و تربیتی است.

پیدایش این نظریه به عنوان اهرم اصلی رفع تنگناها، گرفتاریها و معضلات اجتماعی - سیاسی ایران، فکر و اندیشه تعداد زیادی از روشنفکران، سیاستمداران و جامعه شناسان و مصلحان ایرانی را، پس از انقلاب و به ویژه پس از خاتمه جنگ در سال ۱۳۶۷، به خود مشغول داشته و محور رفتارها و فعالیت‌های بسیاری از آنان، و در عین حال توجیه‌گر واکنش‌ها و موضع‌گیری‌ها و جذب و دفع‌های آنان بوده است. اکنون دیگر این فکر بعنوان یک نظریه منسجم در حال قوت گرفتن است که جامعه مدنی هم راهبرد (استراتژی) است و هم روش (تاکتیک). در مورد پیدایش این رویکرد به جامعه مدنی توجه به پیشینه تجربی این امر در کشورمان خالی از فایده نیست.

۱- در حقیقت اولین تجربیات جامعه ایرانی برای تشکیل جامعه مدنی و اولین فعالیت‌ها و اقدامات در این جهت را می‌توان با انقلاب مشروطه همزمان دانست. اما این تجربیات فراز و نشیب‌های زیادی را هم در عرصه نظر و هم در عرصه عمل طی کرده است. به طوری که در دوران دو ساله حکومت ملی شادروان دکتر مصدق این تجربیات به نقطه اوج خود می‌رسد. آزادی‌های اجتماعی و سیاسی در این دوران بیش از هر دوران دیگر است. در این دوران تمامی قابلیت‌ها و در عین حال ناتوانی‌های جامعه ایرانی در تشکیل جامعه مدنی بخصوص در رویارویی با استعمار کهنه انگلیس و استعمار جدید آمریکا قابل بررسی و مشاهده است.

۲- با رو در روی خونین نظام با مردم در پانزدهم خرداد ماه سال ۱۳۴۲ که به درستی سرآغاز جنبش مسلحانه به حساب می‌آید. مبارزات مسالمت آمیز قانونی و به اصطلاح پارلمانتاریستی با

شکست روبرو می‌شود. (در نتیجه مبارزه مسلحانه جایگزین هرگونه تحرک و اقدام سیاسی و اجتماعی می‌شود). ضرورت اجتماعی و روح تاریخ، جوانان را به سوی مبارزه مسلحانه و تشکل‌های زیر زمینی سوق می‌دهد. هم در این مقطع تاریخی است که اندیشه‌ها و نظریه‌های براندازی انقلابی تمامی گرایش‌های سیاسی را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. تکاپوهای جبهه ملی به عنوان نماد یک دوره طولانی از مبارزات پارلمانتاریستی یا قانونی به شکست کامل می‌انجامد. نهضت آزادی ایران که تازه وارد عرصه شده و جایگزین پر تحرک و رادیکال جبهه ملی و سایر گروه‌های سیاسی و مذهبی به شمار می‌رفت، در عین حال که خوب درخشید اما عمر او نیز در واقع به عنوان یک سازمان نیمه قانونی در نوجوانی به سر آمد. از سال ۱۳۵۰ همزمان با برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی - با تمامی کبکبه و دبدبه - دیگر اثری از رقابت‌ها و چالش‌های مسالمت آمیز و قانونی که اساس موجودیت جوامع مدنی است دیده نمی‌شود. پیش از این در حالی که تمامی نهادهای جامعه مدنی اعم از احزاب سیاسی، تشکل‌های صنفی، کانون‌های فرهنگی و شوراهای قانونی به علت عدم ظرفیت حاکمیت در پذیرش موجودیت آزاد و مستقل آن‌ها و در نتیجه تهاجم‌های پلیسی و برقراری جو رعب و وحشت، به نابودی کشیده شده بود، تبلیغات و نمایش‌های حاکمیت برای نشان دادن چهره دموکراتیک و مردمی با برگزاری کارناوال‌های مضحک و ایجاد احزاب دست نشانده به اوج خود رسیده بود. به موازات تشدید فرآیند دور شدن مردم از حاکمیت و آشتی ناپذیر شدن رابطه میان مردم و دولت، تلاش‌های فکری و نظریه پردازی برای گزینش انواع روش‌های مبارزات براندازانه و مسلحانه از شور شگری خیابانی تا کانون انقلابی و دفاع مسلحانه، به ویژه توسط جوانان و با تشکل و همفکری در سازمان‌های سیاسی - نظامی جدید بیش از پیش عمق می‌یافت. این پویش‌های نوین که در آستانه سال ۱۳۵۰ در واقعه سیاهکل و در جریان هواپیما ربایی و گروگان گیری «والا حضرت»

شهرام پهلوی خود را به نمایش گذاشت، به صورت علنی درآمد، بازتاب نظریاتی بود که تحت عناوین مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک و رد تئوری بقا، توسط شادروان مسعود احمد زاده و امیر پرویز پویان - در برابر نظریات سازشکارانه حزب توده - در افق مارکسیستی مطرح شد؛ و در افق مذهبی، در قرائت رزمنده از قرآن و منابع دینی و نهضت‌های انبیاء و قیام امامان - در برابر نظریات سازشکارانه و عافیت طلبانه جریانات دینی نظیر حجتیه - به طور عمده توسط شادروان محمد حنیف‌نژاد و سید محسن نظریه‌پردازی شد.

این نظریات فلسفی و سیاسی و دیدگاه‌های اجتماعی به خاطر آن که بیش از نظریات کهنه پاسخگوی مرحله جدید است، و به ویژه به خاطر آنکه پاسخگوی نیاز رزمندگی جوانان اعم از مذهبی و غیر مذهبی است، سایر گرایش‌ها و پوشش‌های فکری و اجتماعی نزدیک به خود را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به طوری که در طیف مذهبی، حتی فعالیت‌های فرهنگی و هنری - سینه‌ار شاد و استراتژی انقلاب فکری دکتر علی شریعتی که متناسب با وضعیت زمانه و بخصوص پاسخگوی نیاز جوانان به تجهیز به دیدگاه‌های نوین بود چنانچه در بستر شورشگری و در توافق - گرچه ضمنی - با جریان مسلحانه قرار نمی‌گرفت بازتابی آنچنان گسترده نمی‌یافت. و همچنین در طیف مارکسیستی حزب توده به پیروی از جریانات مسلحانه قرار نمی‌گرفت بازتابی آنچنان گسترده نمی‌یافت. و همچنین در طیف مارکسیستی حزب توده به پیروی از جریانات انقلابی جانبازانه فراخوانده شد.

۳- تا سال ۱۳۵۴ سازمان‌های عمده سیاسی - نظامی با ضربات کمر شکن درونی و برونی روبرو می‌شوند و از آن به بعد رهبری آیت‌اله خمینی با رویکردهای شورشگرانه خاص خود به رهبر بلامنازع مبارزات سیاسی تبدیل شد. گرچه این گرایش از ابتدای امر در سال ۱۳۴۲ لحن برانداز و خصمانه

نداشت و در ظاهر امر با نصیحت به «ائمه کفر» آغاز گشته بود، اما از آنجا که نهایتاً به رد نظری اساس نظام سلطنتی پرداخت و غیر اسلامی بودن اساس سلطنت، و بلکه زعامت غیر فقیه را علناً در ولایت فقیه اعلام کرد- و بخصوص از آنجا که در جریان عمل قوالب مبارزات پارلمنتاریستی را به دور افکنده بود، - رویکردی انقلابی، برانداز و شورشی به حساب می‌آمد.

۴- در سال‌های اوج‌گیری روحیه شورش‌گری و انقلابی، به نظر می‌رسد که فکر تشکیل جامعه مدنی به کلی طرد شده است. نماد این طرد هم در نظریات گروه‌های مختلف- بازهم اعم از مذهبی و غیر مذهبی - به صورت نظریه‌های گوناگون نظیر دیکتاتوری برگزیدگان (صالحان و فضلاء) و ... و هم در برخوردهای قهرآمیز آنان با یکدیگر (فقدان مشارکت و گفتگو و طرد «دیگری») و اصولاً در روحيات مطلق‌گرایانه و خود محورانه (عدم پذیرش نسبییت خویشتن و باور دیگری) و به طور کلی در روحيات توتالیتراریستی (تمامیت خواهی) به خوبی قابل مشاهده است.

با این حال نشانه‌های زیادی شاهد این امر است که طرد جامعه مدنی و نفی دموکراسی تمام عیار جز عارضه‌ای کوتاه مدت و ناشی از شرایط زودگذر نبوده است. در حقیقت در تمامی دوران یکصد ساله مبارزات ضد سلطه‌گرانه فکر تشکیل جامعه مدنی در ایران گاهی به محاق می‌رفته اما همچنان به‌طور ناخودآگاه محرک و انگیزه اصلی تحركات و مبارزات ضد سلطه‌گرانه بوده است.

آزادی، استقلال و جمهوری که سه رکن اساسی جوامع مدنی‌اند جزء خواسته‌های همیشگی در درون گروه‌ها، سازمان‌ها و جریان‌های متنوع سیاسی از دوران مشروطه به بعد بوده و در تحلیل‌ها و مناظره‌های بیرونی به‌طور صریح یا غیر صریح خود را نشان می‌داده و بیانگر خواست عموم مردم بوده است. به همین جهت در جریان انقلاب به عنوان شعار اصلی در آمد و به صورت استقلال، آزادی،

جمهوری اسلامی خود را نشان داد. این بحث که گروه‌های تمامیت خواه چگونه آزادی و جمهوری را با گرایش‌های انحصارطلبانه خود وفق می‌داده و تضادهای نظری خود را چگونه حل می‌کرده‌اند، در حوصله این مختصر نمی‌گنجد. اما حقیقت این است که هیچ‌کس و هیچ گروه جز در مورد پسوندی که برای شعار جمهوری مطرح بود، مخالفتی از خود نشان نداد.

با اصل جمهوریت که بدیهی اولیه جوامع مدنی شناخته شده است، هرگز مخالفتی ابراز نشد، جز در ماه‌های اخیر که از طرف بعضی گروه‌ها، مطرح و قبل از دریافت هرگونه پاسخ مثبت از طرف جامعه، منتفی گردید.

در حقیقت توده‌های مظلوم ایرانی علاوه بر مظالم طبقاتی که در دوران طولانی تاریخ تحمل کرده بودند، طی یکصد سال اخیر سیادت و استقلال و آزادی همواره در تمام مدت صدساله تاریخ مبارزاتی مردم ایران جزء خواسته‌های اساسی و لایحی به شمار می‌رفت. مبارزات ملی و مذهبی به رهبری زعمای عالی قدری چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزا کوچک خان جنگلی، دکتر محمد مصدق، سازمان‌های مسلحانه و ... همگی دستیابی به استقلال، آزادی و بعضاً تشکیل جمهوری را جزء اهداف خود قرار داده بودند. اصولاً گرایش به مذهب و اسلام در کشورهای مسلمان خالی از جنبه استقلال طلبی و آزادی‌خواهی بخصوص آزادی جمعی ملی نبود.

آزادی در ذهن مبارزان ایرانی واسطه کسب استقلال بود، و نبود آزادی را نتیجه نابودی استقلال می‌دانستند. عموم مردم و رهبران جهان سوم بر این باور بودند که این دو عنصر سخت به هم آمیخته‌اند. به این معنی که منافع سلطه‌گرایان ایجاد نمی‌کند که آزادی‌های مدنی و حقوق طبیعی مردم و دموکراسی تحقق یابد. بدیهی است که این نظریه پردازان پر بی‌راهه نمی‌رفتند. اینان

می‌دانستند که کسب استقلال، برای استمرار خود لزوماً باید آزادی را به دنبال داشته باشد و آزادی نیز استقلال را به دنبال خواهد داشت. این دو لازم و ملزوم، سخت وابسته به یکدیگر و دو روی یک سکه‌اند.

هیچ یک از نظریات تفکیکی که بنابر دلایل ایدئولوژیک یا استراتژیک قائل به تفکیک امر استقلال و آزادی از یکدیگر بودند نه تنها در ایران بلکه در هیچ یک از کشورهای جهان سوم موفق به ایجاد یک جریان دوران ساز نشدند. (نظیر نظریه استیلاء و استبداد از شادروان مهندس بازرگان؛ نظریات قومی عربی و آفریقایی، و نظریات مارکسیسم ارتودکس).

شعار جمهوری اسلامی و رأی قاطع مردم به آن در همین چهارچوب قابل درک و توجیه است. لفظ جمهوری مبین آزادی در برابر هر نوع نظام استبدادی و پسوند اسلامی مبین انتخابی است برای بازگشت به خویشتن خویش.

با وقوع انقلاب، نظام استبدادی تحت سلطه بیگانه در ایران در هم فرو ریخت. جمعیتی خودی به رهبری خودی بر کشور حاکم شد. هیچ گونه شبهه وابستگی و یا تمایل به بیگانه در وجه غالب حاکمیت پس از انقلاب وارد نیست. با این حال سه حقیقت مانع تحقیق جامعه مدنی در ایران می‌شد. اول تحریکات عوامل و تشکل‌های مرموز و بدون سوابق روشن سیاسی و انقلابی؛ دوم روحیه انقلابی‌گری غیر اصیل که طالب حاکمیت انحصاری بود، و سوم پرخاشجویی ناشی از روحیه استبدادی تاریخی. این همه باعث می‌شد که هر فرد و گروه تثبیت و تحقق خویشتن را در گرو نفی دیگری، نفی هر چیز غیر از خود و عدم پذیرش غیر خویشتن جستجو کند.

هر کس و هر گروه در پيله خويشتن فرو رفته، خويشتن را تافته جدا بافته و برتر از ديگران تلقی می کرد. روحیه ای که بهترين ها را در گروه خودی و ايدئولوژی خودی جستجو می کرد، همواره به نوعی ناب گرايي که عملاً منجر به خودبيني می شد، می انجاميد.

آخرين وضعیت:

گرچه روحیه پرخاشگري انقلابی ضرورت دوران براندازی محسوب می شود و بدون آن مبارزه در شرایط سخت مقدور نیست، با این حال پس از سرنگونی رژیم وابسته سلطنتی و ورود به نظام جمهوری، تغییر روحیات و پذیرش قواعد جدید بازی های سیاسی و گفتگوی انتقادی نیز یک ضرورت بود که متأسفانه بسیار کند و دیر در حال انجام شدن است. یعنی در واقع این دوران گذار روحی نه آگاهانه و با برنامه ریزی کادرهای انقلاب بلکه با تازيانه تکامل و جبر اجتماعی در حال تحقق است. یا دست کم پس از گذشت ۱۸ سال انتظار می رود که چنین شود.

در دوران سازندگی و مشارکت اجتماعی هیچ اصلي به اندازه اصل ارزش برابر همگان و آحاد افراد جامعه و آزمایش شدن همگان در جریان عمل کار ساز و پرفایده نیست. سازکارهای جامعه مدنی ابزارهای لازم برای به جریان انداختن فرآیند طبیعی آزمون و خطای اجتماعی را در اختیار جامعه قرار می دهد. دستاورد اساسی و بلکه مهم ترین دستاورد این فرآیند طبیعی طی تجربیات ۱۸ ساله تاکنون که در انتخابات اخیر ریاست جمهوری به اوج خود رسید به شرح زیر قابل خلاصه شدن است.

۱- به زور نمی توان حکومت کرد.

۲- مشارکت اصل اساسی پیشرفت است.

۳- شکست گرایش های توتالیتر (تمامیت طلب) و پذیرش کثرت و تنوع.

۴- کنکاش در علل پیراهه رفتن سه انقلاب بزرگ اجتماعی: مشروطه، ملی شدن صنعت نفت، انقلاب اسلامی و چاره جویی همه معضلات، نارسایی‌ها و انحرافات در درون جامعه.

۵- فرو ریختن ترس از «دیگری».

این پنج دستاورد فکری ۱۸ ساله منجر به تقویت فکر تشکیل، توسعه و تقویت جامعه مدنی نزد عموم روشنفکران، رهبران سیاسی و مصلحین اجتماعی در درون لایه‌های غیر نظامی و امنیتی به ویژه لایه‌های فرهنگی و اقتصادی حاکمیت و خارج از آن شده است. این نظریه نزد جامعه‌شناسان و اندیشمندان به‌طور آگاهانه جای خود را باز کرده و با ایمان و عینیت بیشتری از آن سخن می‌گویند. در حالی که سیاستمداران و دولتمردان که کمتر فرصت پژوهش‌های تاریخی و بازنگری خویشتن را در اختیار داشته‌اند، یا بر حسب تجربیات عملی به ضرورت آن پی برده‌اند و یا به عنوان یک داروی تلخ برای درمان نارسایی‌های متعدد اجتماعی و خروج جامعه از بن بست چاره‌ای جز پذیرش آن ندارد. آنان و اینان - خودآگاه یا ناخودآگاه - در مسیری قرار گرفته‌اند که به جامعه مدنی ختم می‌شود. عموم مردم نیز با شرکت گسترده، فعال و در عین حال غیر متشکل در انتخابات اخیر ریاست جمهوری نشان دادند که همین مسیر را انتخاب کرده‌اند. تجربه انتخاباتی اخیر نشان داد که:

۱- رویکرد براندازی در حال حاضر از پایگاه و جایگاه در خور اهمیتی برخوردار نیست.

۲- انجام اصلاحات در درون نظام مورد نظر اکثریت مردم است.

۳- هوشیاری خاموش و بدون تشکل (خودجوش) مردم آینده‌درخشانی را برای تحقق ساختارهای جامعه مدنی نوید می‌دهد.

دلایل امید:

از هنگام مبارزات مشروطیت تاکنون جامعه ایرانی تجربیات موفقی در تحقق جامعه مدنی نداشته است. گواه این امر به ویژه رویدادهای سالهای پس از جنگ دوم جهانی از سال ۱۳۲۳ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و مبارزات ملی مرحوم دکتر مصدق است. که سخت پای‌بند مردم سالاری و متعهد به قواعد جامعه مدنی بود، درحالی که شرایط داخلی و خارجی این همه را بر نمی‌تافت.

اکنون به نظر می‌آید شرایط نسبت به ۵۰ سال گذشته سخت دگرگون شده است. و چرا نشود. ۵۰ سال یعنی نیم قرن. در این نیم قرن تحولات بنیادی و ساختاری اجتماعی مهمی به شرح زیر در جامعه ایرانی به وقوع پیوسته که امید بخش تحقق جامعه مدنی است:

۱- رشد نسبت با سوادها به ویژه نسبت به تحصیلکردگان سطوح عالی.

۲- تغییر تناسب جمعیت روستایی و شهری به سود شهر نشینی.

۳- رشد ادبیات روشنفکری و آگاهی عمومی - به رغم فقدان احزاب سیاسی.

۴- منسوخ شدن شیوه‌های تولید فئودالی در سطح کلان و در نتیجه بی‌زمینه شدن فرهنگ استبدادی.

۵- دگرگونی کیفی و سایل حمل و نقل، ابزارهای رسانه‌ای و اطلاع رسانی در سطح جهانی، و در نتیجه افزایش پیوندهای جهانی.

۶- عدم توفیق برخوردهای خشونت آمیز در ایران و جهان.

۷- گرایش عمومی فرهنگ جهانی به سوی گفتگوهای انتقادی.

